

مثنوی معنوی (با نگره‌های فمینیستی)



□ اگر نگاهی فراخ و بنیادین، به تمامیت آفاق ادب خودکامه و مردانه‌ی فارسی بیندازیم در کم‌تر جایی، در باب زن به چنین ابیاتی باز می‌خوریم:

پرتو حق است آن، معشوق نیست

خالق است آن، گوئیا مخلوق نیست

دفتر اول (۲۳۳۷)

و یا:

آن که عالم بنده‌ی گفتش بدی

کلمینی یا حمیرا می‌زدی

آب غالب شد بر آتش از نهیب

آتشش جوشد چو باشد در حجاب

چون که دیگی در میان آید، شها

نیست کرد آن آب را، گردش هوا

ظاهر آب بر زن چو آب از غالبی

باطناً مغلوب و زن را طالبی

این چنین خاصیتی در آدمی ست

مهر حیوان را کم است آن از کمی ست

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان

غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان

باز بر زن جاهلان غالب شوند

کاندر ایشان تند حیوان است بند

کم بودشان رقت و لطف و وداد

ز آن که حیوانی ست غالب بر نهاد

مهر و رقت وصف انسانی بود

خشم و شهوت، وصف حیوانی بود

دفتر اول (۲۳۳۸ - ۲۳۳۶)

می‌توان این پرسش نغز و بنیادین را مطرح کرد که مولانا در این حکایت چه می‌گوید؟ اگر بر آن باشیم که ادبیات، در هر شکل و قالبی، نمایشگر زندگی و بیانگر ارزش‌ها و ویژگی‌هایی ست که زندگی فردی و جمعی بر محور آن می‌چرخد، آیا می‌توان این ابیات را بازتاب نگره‌ی عموم مردم در باب زنان دانست؟ اگر چنین است، پس چه گونه در جای جای مثنوی به ابیاتی برمی‌خوریم که زن را از دیدی سلبی توصیف می‌کند.

نظر یکی از مولوی‌شناسان، در این باب قابل تأمل است: «مولوی در مثنوی نگاه مردم روزگار خود را درباره‌ی بسیناری از امور، از جمله زن منعکس کرده است و این مطلب از نظر جامعه‌شناسی تاریخی دارای اهمیت است. بنابراین در موضعی که زن را به دیدی سلبی توصیف کرده، نگاه شخصی خود او نیست، چرا که او این قبیل مطالب را به‌عنوان تمثیل آورده و بی‌گمان استفاده از مشهودات و مقبولات مخاطب برای بیان مقاصد گوینده از شروط بلاغت و سخنوری و

سخنندانی است. به‌علاوه، مولانا در دسته‌ی دیگری از ابیات، به زن چنان قدسی می‌نگرد که شاید در انسان‌گراترین مکاتب عصر حاضر این گونه به زن نگرسته نشده است. بنابراین، لازم است که میان این دو دسته ابیات که یکی منعکس‌کننده‌ی دیدگاه عرفی عصر مولاناست و دیگر بازگوکننده‌ی نظر شخصی او، تفکیک قایل شویم»^۱.

اما در این جستار، بر آنیم که نگاه مؤلف را تا بدان‌جا که مقبور است، نکاویم و در پی گزارش و بررسی دیدگاه شخصی یا عرفی مولانا نباشیم، بلکه با تکیه بر تعارضات و تناقضات، کلام محوری و سلسله مراتب متن را نشان داده و آشکار کنیم که «متن در لایه‌های پنهان خود چه چیزی را سرکوب می‌کند، چه چیزی را حذف می‌کند و به حاشیه می‌کشد و چه چیزی را پنهان می‌سازد»^۲.

حکایت خلیفه و اعرابی، معنای کلام، نخست با توجه به تناقضی که با متن گویایی چون تمامت مثنوی دارد، اعتبار خود را از دست می‌دهد و دیگر این که این حکایت اگرچه، در نگاه اول زن‌مدارانه به‌نظر می‌آید، اما معانی پراکنده و پنهان و گسسته‌یی که در متن، برخلاف روند ظاهری کلام، سیر جداگانه‌یی را طی می‌کند، ما را وامی‌دارد که این ساختار ظاهری را شکسته و در ذهن ساختار دیگری را درست کنیم.

در این حکایت، آن چه متن به ما می‌گوید این است: زن اعرابی، زن منحصر به فردی ست، ستیزه‌جوست و از ستیزه‌جویی خود به مثابه‌ی ابزار سود می‌جوید تا موقعیتی کاملاً استثنایی بیابد، از غیرشدن Altering فاصله دارد و حداقل در حوزه‌ی خصوصی (خانواده) از مرکز قدرت دور نیست. این زن «فرشته‌یی در خانه» Angle in the house نیز نیست، او نه معصوم است نه منفعل و نه «از عالم خاکی چنان دور است که به فرشتگان ماند و هاله‌یی تقریباً فوق طبیعی به نشانه‌ی تکریم و تجلیل از نقش زنانه که از ازل تعیین شده، گردش را فراگیرد»^۳.

در این حکایت، اگرچه زن، هم‌چنان در قلمرو خانگی، متمرکز است و خصوصی ست، اما هیچ‌یک از این مفاهیم، مانع از آن نشده‌اند که زن، خود را به مثابه موجودی فعال بازشناسد، از این رو زن در این حکایت تأثیرگذار است، قدرت را در دست دارد و از سویی مدام در حال کشمکش با همسر خویش است تا رابطه‌ی تسلط و انقیاد را به سود خود پایان برد، چه «نظام روابط در سراسر جامعه، مبتنی بر رابطه‌ی تسلط و انقیاد است و هیچ رابطه‌یی نیست که در آن یک طرف رابطه در صدد تسلط بر طرف دیگر نباشد»^۴.

از این رو، این زن گسستی بنیادین با شخصیت زنانی دارد که از آنان به «فرشته در خانه» تعبیر می‌شود، چه فرشته‌ی خانه «زنی ست زیبا، دلسوز، نجیب فروتن و کدبانویی تمام عیار و فناکار که آرزویی برای خود ندارد و بیش‌تر به فکر همدردی با افکار و آرزوهای دیگران است»^۵.

۱- مردمحوری Androcentrism

«مردمحوری، گرایش به بهادادن به فرهنگ مسلط، بر پایه‌ی معیارهای مردانه است به عبارت دیگر، هر تعریفی که جنبه‌هایی از زندگی زنان را انحراف از معیار بداند، مردمحور است».^{۱۰}

با اندکی تأمل، در این حکایت می‌توان دریافت که نگاره مولانا، برخلاف ظاهر کلام او، نگاه مردمحوری است. در این حکایت ارزش‌ها و معیارهای مردانه، معیار و ارزش انسانی و اخلاقی تلقی شده‌اند و از همین رهگذر، ارزش‌های زنانگی عمدتاً با انکار و یا با بی‌توجهی مواجه می‌شوند. مولانا، در این حکایت با درنگی که بر گفتار مرد و زن دارد، اندیشه‌هایی را که خود در تمام مثنوی، مبلغ آن است از زبان مرد جاری می‌سازد. مولانا در ۶ دفتر مثنوی، ارج گزار و ستایشگر فقر، صبر، استغنا و... است.

قهرمان مرد این حکایت نیز، سلوکی مردانه در همه‌ی این وادی‌ها دارد. از رهگذر این‌همانی اندیشه‌های خالق اثر با قهرمان مرد حکایت شخصیت مرد و سخنانش معتبر و آدارک او، درباره‌ی زندگی، درست و منطقی تلقی می‌شود.

با فرادست‌گشتن مذکر، تداوم این معادله، منوط به فرودستی مونث می‌گردد. مولانا با فرادست‌دانستن مذکر به گونه‌ی بی‌فرودستی مونث یاری می‌رساند و رفتار، کردار و گفتار زن اعرابی را به گونه‌ی انحراف از معیار تلقی می‌کند. او زن را بدان جهت وحشی و رام‌نشده نمایش می‌دهد که با معیارهای مسلط مردانگی هم‌خوانی ندارد:

- از سخنان مرد اعرابی، در برابر اعتراض‌های زن، درباره‌ی تفاوت سلوک مردانه و زنانه:
من روم سوی قناعت دل قوی

تو چرا سوی شناخت می‌روی؟

دفتر اول (۲۳۱۲)

- فهم زن همسان و هم‌تراز فهم مرد نیست و زن، از درک برخی از امور عاجز است:

کار درویشی و رای فهم توست

سوی درویشی بمنگر سست سست

دفتر اول (۲۳۵۲)

این دریفا مر تو را گنجا بدی

تا ز جانم شرح دل پیدا شدی

دفتر اول (۲۳۷۷)

- مرد نماد عقل است و زن نماد نفس، حرص و طمع:

ماجرای مسرد و زن افتاد نقل

آن مشال نفس خود می‌دان و عقل

این زن و مردی که نفس است و خرد

نیک بایست است بهر نیک و بد

زن همی خواهد حویج خانقاه

یعنی آب روی و نان و خوان و جله

نفس هم‌چون زن، پی چاره‌گری

گاه خاکس، گاه جوید سروری

عقل، خود زین فکرها آگاه نیست

در دماغش جز غم الله نیست

دفتر اول (۲۶۱۷ - ۲۶۲۲)

اما تصویر مولانا در این حکایت از زن، نه تصویر زن زیباست که از زیبایی به مثابه‌ی ارزشی برای زنانگی زن یاد شود و بار معنایی آن داشتن جاذبه‌ی جنسی برای مرد باشد و نه تصویر زن فروتنی‌ست که به اندک چیزی رضا دهد و به خاطر خواست همسر خویش همه‌ی خواسته‌های خود را رها کند.

زن اعرابی، زنی‌ست که علی‌رغم همه چیز، از مرحله‌ی پذیرش منفعلانه عبور کرده است. او قادر است در زندگی خود، کیفیت و چه‌گونگی آن، چرایی کند و جواب قانع‌کننده‌ی بیابد. تصویری که مولوی در این حکایت از زن ارائه می‌دهد، تصویر دقیقی‌ست. زن اعرابی، در این حکایت «هیچ دلیلی نمی‌بیند که به خدمت گرفته شود، تسلیم و رضای او - پس از کشمکش طولانی با همسرش - جز سرزنش خاموشی نیست. چه او غالباً در پی آن است که در جنگ آشکار بر ضد همسر شرکت جوید و متقابلاً به مرد ستم روا دارد. در قلمرو تجرید و منطق، غالباً به قبول اقتدار مردانه رضایت می‌دهد، اما وقتی پای افکار و عاداتی در میان باشد که به آن‌ها علاقه‌ی قلبی دارد، پافشاری خود را از دست نمی‌دهد».^۶

از سوی دیگر، زن در این حکایت در برابر قدرت و سلطه‌ی مرد، خیره و خودباخته نیست و او توانایی بحث دارد، از این رو، در پی آن است که شوهرش را بابت این توانایی خیره کند و عقاید و آرا و رهنمودهای خود را به او بقبولاند و از این رهگذر، اقتدار معنوی خود را به دست آورد.

در بررسی روساختی این حکایت می‌باید افزود که ارزش این حکایت به تمامی مدیون آن است که «به شکلی مستقیم به زندگی یک زن می‌پردازد، یعنی خانواده‌حوزه‌ی خصوصی، عواطفه روابط میان افراد، جنسیت و سایر موارد، از دید مولانا - این درجه‌ی اهمیت را دارند که برای مطالعه، ارزشمند تلقی شوند».^۷

اما اگر ساختار پنهان این حکایت را بکاوییم، درمی‌یابیم که دامنه‌ی کارکرد و جغرافیای معنایی واژه‌ی زن، چه‌گونه فاصله‌ی بزرگ و تنومند با روساخت آن دارد. با چنین تحلیلی، درمی‌توان یافت که چه‌گونه نگاه مولوی به زن، ناسازوار Paradoxical و فرودین است و نگره‌ی کژ و لغزان به زن دارد. اگر در این حکایت، نیک باریک شویم درمی‌یابیم که این زن نیز «دقیقاً با مقتضیات فرهنگ مردسالار تطبیق دارد و اساساً همان فرهنگ را بازتولید می‌کند».^۸

نهایتاً آن‌چه در پهنه‌ی آموزه‌های مثنوی، می‌توان بدان باور آورد، این است که زن اگرچه، به ظاهر، در کلام مولانا، شخصیتی هم‌بالا با مرد دارد، اما پژواک برخاسته از عرف و یا هر آن‌چه که بدان نام نهی، غالب بوده است؛ از این رو ارج، اهمیت و والایی زن، هرگز هم‌تراز مرد نیست. می‌توان گفت که «در متون ادبی، زنان معمولاً نسبت به مردان نقش‌های کم‌اهمیت‌تر ایفا می‌کنند و تجربه‌ی غالب یا هنجار بنیاد در ادبیات تجربه‌ی مردانه است. این مسأله، نه فقط از این حیث که اکثر شخصیت‌های آثار ادبی مرد هستند بلکه هم‌چنین، بدین سبب است که نوع موضوعاتی که در این آثار در خور بررسی تلقی می‌شود به دنیای مردان ربط دارد».^۹ از این رو، ادبیات، عمدتاً زن‌گریز و در کار سرکوب سیاسی و روانی زنان است.

معانی پنهان و گسسته‌یی که در ژرفنای این حکایت اعتبار و روایی ظاهر جملات و عبارات را می‌رباید و خواننده را به خوانش جدید از متن وامی‌دارد، از این قبیل‌اند:



مثابه‌ی افراد انسانی با این روابط قدرت‌مدار، درمی‌یابیم که مولوی در ظاهر به زن «به مثابه‌ی یک فرد سرکوب‌شده‌ی صرف به‌عنوان قربانی سلطه‌ی مردانه»^{۱۱} نمی‌نگرد. اما گفتمان اعترافی که در این حکایت دیده می‌شود، قابل‌درنگ است، چه «اعتراف، گفتمانی‌ست که اعمال قدرت را به آشکارترین شکل به نمایش می‌گذارد».^{۱۲}

سخنان زن را پس از تهدید همسرش به طلاق می‌خوانیم:
 زن چو دید او را که تند و توسن است
 گشت گریان، گزیه خود، دام زن است
 گفت از تو کی چنین پنداشتم
 از تو من امید دیگر داشتم
 زن درآمد از طریق نیستی
 گفت من خاک شمام نیستی
 جسم و جان و هر چه هستم، آن توست
 حکم و فرمان، جملگی، فرمان توست
 گر ز درویشی، دلم از صبر جست
 بهر خویشم نیست، آن بهر توست
 تو مرا در درها بودی دوا
 من نمی‌خواهم که باشی بینوا
 جان و سر کز بهر خویشم نیست این
 از برای توست این ناله و حنین
 خویش من والله که بهر خویش تو
 هر نفس خواهد که میرد پیش تو
 کاش جانست کش روان من فدای
 از ضمیر جان من واقف بدی
 چون تو با من این چنین بودی به ظن
 هم ز جان بیزار گشتم هم ز تن
 خاک را بر سیم و زر کردیم، چون

عقل را شودان و زن را حرص و طمع

این دو ظلمانی و منکر، عقل، شمع

دفتر اول: (۲۳۰۳)

مولانا، بر آن است که در دماغ عقل جز غم الله نمی‌گنجد و تعقل نمادی‌ست از مرد، اما هستی زن را ظلمانی می‌خواند که با حرص و طمع و نیازمندی‌های مادی زندگی دست به گریبان است. از دید مولانا، پیوند عقل و استغنا با هستی مرد، پیوندی‌ست بهنجار، ساختاری و گوهرین و چنین است پیوند زن با حرص، طمع و تاریکی. از این رو، می‌توان دریافت که چگونه اندیشه‌های مولانا نیز بر مبنای ثنویت، صورت گرفته و بزرگ‌مردی چون او نیز، قادر به ایجاد رابطه‌ی تساوی نبوده است. چه تعادل این چرخه با اعتقاد به ثنویت از میان رفته است. اما از لابه‌لای همه‌ی این تحقیر و فرودستی، به نکته‌ی شگفت دیگری می‌توان رسید و آن اینکه، زن چه‌گونه تعاملی واقع‌گرا با زندگی داشته است؟ زن در این حکایت، به زیبایی، عمق و لطافت فقر و استغنا، در قلمرو اندیشه باور دارد، اما در پهنه‌ی کردار، یقین دارد که چنین اندیشه‌ی جوابگو نیست. زن می‌داند که چه این فکر (تسلیم، فقر و استغنا) را گردن نهد و چه در برابر آن چموشی کند، زندگی جریان دارد و خواست محکم و قاطع خویش را رها نخواهد کرد. مولانا بی‌آن که خود بخواهد، نشان می‌دهد که چه‌گونه ادراک زنانه با رئالیسم زندگی آشتی دارد و دچار توهم نیست.

زن در جایی، خطاب به مرد که از مقامات عرفانی خود دم می‌زند، می‌گوید:

چون قدم با میر و با بگ می‌زنی

چون ملخ را در هوا رگ می‌زنی

دفتر اول (۲۳۲۴)

سؤال زن، معطوف بر این واقعیت است که اگر در شرف فقر و صبر چنین پیشرو هستی، پس چه‌گونه است که این فقر و استغنا، تو را چنان که خود ادعا داری، سیراب نمی‌کند؟ آیا می‌توان گفت که این حالت، یک مسمومیت روانی‌ست که مردان برای فرار از رئالیسم خشن زندگی، با آن دست به گریبانند؟ در بررسی ساختار شکنانه‌ی این حکایت، می‌بینیم که چه‌گونه می‌توان در ساختاری که اندیشه‌ی مردم‌محوری، فضای یک اثر را آلوده کرده است و از موضع‌هایی که صرفاً جهت تحقیر، سرکوب و به حاشیه‌راندن زن سود جسته شده است، بازخوانی مجددی انجام داد و نتیجه‌ی کاملاً دگرگون با نیت مؤلف گرفت.

مولانا به صراحت از این ابیات برای تحقیر زن سود جسته است:

زن همی خواهد حویج خانقاه

یعنی آب روی و نان و خوان و جاه

نفس هم چون زن، پی چاره‌گری

گاه خاکی، گاه جوید سروری

دفتر اول (۲۶۲۰ - ۲۱)

اما اگر بر آن باشیم که انسانیت هر انسانی در گرو درک ضرورت‌های زندگی خویش است، نتیجه‌ی خلاف آن چه مولوی تعقیب می‌کند، خواهیم گرفت.

۲- گفتمان اعترافی

در این حکایت، در تحلیل روابط قدرت و نحوه‌ی سلوک زن به

داشته باشد.

در این حکایت، در یک تعامل دوسویه، این زن است که برتری و قدرت استدلال خود را به رخ می کشد و نهایتاً مرد را مجاب به انجام آن چه می خواهد می کند، اما باید پذیرفت که این کار از رهگذر سلطه، انجام نمی گیرد، زن عقب نشینی می کند، تسلیم می شود، بر دیگری بودن خود تأکید می ورزد و اذعان می دارد که اشتباه از جانب او بوده است. این مسأله نشان می دهد که پدربسالاری با همه دعای اش چه گونه در اذهان جای گرفته و لزومی ندارد دعای خود را آشکار کند، چه همه ای این دعای طبیعی به نظر می آیند.

۳- پرخاشگری Aggression

مرد اعرابی در برابر نکوهش های همسر بر می آشوبد و او را متهم به تحری زنانه می کند:

ای زن از طماع می بینی مرا
زین تحری زنانه برترأ
دفتراول (۲۳۷۱)

و سپس او را تهدید به متارکه می کند:
ترک جنگ و رهزنی ای زن بگو

ور نمی گویی، به ترک من بگو
دفتراول (۲۳۹۱)

گر خشم کردی و مگر نی آن کنم

که همین دم، ترک خان و مان کنم
دفتراول (۲۳۹۳)

مرد اعرابی، گرچه دم از نیک کرداری می زند، اما در لایه های پنهان روانی او نیز پرخاشگری Aggression خانه دارد. با توجه به ابیات بالا، اگر او اعمال خشونت جسمانی نمی کند، از خشونت روانی بهره می گیرد تا سلطه مردانه خود را به رخ کشد. در این حکایت، اگرچه زن اعرابی، زن سلطه پذیری نیست، از لحاظ ساختاری در جایگاه سلطه پذیر قرار می گیرد و از همین رو، از تهدید همسرش می هراسد. سخن متارکه او را به هراس وامی دارد و جدایی از همسر برای او تحمل ناپذیر است.

این حس زن، بی تردید برساخته ای جامعه است؛ چه زن، در جایگاهی که از کوچک ترین قدرت اقتصادی محروم است. لاجرم، همواره باید پناهی جوید و خلا، این سرپناه، مصادف با نابودی هستی زن خواهد بود.

اعمال قدرت مرد در این حکایت «جنبه ای عاطفی و روانی دارد و این نوع از اعمال قدرت در افراد زیرسلطه، نوعی احساس حقارت و عدم امنیت ایجاد می کند».^{۱۶}

در هر حال، مولانا بی آن که خود بخواهد بازنمایی دقیق و ظریفی از سلطه ای Dominance مردانه دارد. از این رو، می توان گفت این حکایت به مثابه بازنمایی Representation و تجسم پنهانی از تصاویر و برداشت های ناخودآگاه مولانا است. او در جنبه ای بازنمایی سلطه و پرخاشگری مردانه به تجسم زنانگی Femininity نیز می پردازد و «به مجموعه ای شکل ها، معناها و ارزش های فرهنگی اشاره می کند که به طور قراردادی ملازم زنان محسوب می شود».^{۱۷}

در این حکایت، زن پس از تهدید مرد اعرابی اعتراف به حمایت خود می کند و از موضع پرخاشگرانه ای خویش فاصله می گیرد و

تو چینی با من ای جان را سکون

تو که در جان و دلم جا می کنی

این قدر از من تبرا می کنی

تو تبرا کن که هستت دستگاه

ای تبرای تو را جان عنزخواه

دفتراول (۲۳۹۴ - ۲۴۰۶)

بنده بر وفق تو دل افروخته است

هر چه گویی پخت، گوید سوخته است

دفتراول (۲۴۰۸)

من سفاناخ تو با هر چم پزی

یا ترش با، یا که شیرین می پزی

دفتراول (۲۴۰۹)

چون ز عفو تو چراغی ساختم

توبه کردم، اعتراض انداختم

می نهم پیش تو شمشیر و کفد

می کشم پیش تو گردن را بزَن

از فراق تلخ می گویی سخن

هر چه خواهی کن ولیکن این مکن

دفتراول (۲۴۱۲ - ۲۴۱۴)

آیا می توان بر آن بود که رابطه ای مستقیم میان اعتراف کردن و منبع قدرت وجود دارد؟ به باور فوکو، آنهایی که اعتراف می کنند خود را هم چون سوزدهی دردمند نشان می دهند. این گفتمان اعتراف نشان می دهد که اگر زن خود را برای لحظاتی چونان سوزدهی سخنگو بازباید و در چنان فضایی نیز تجربه ای بیندوزد، قید و بندهای نهادی شده ای، دست در کارند تا زنان را نهایتاً به پس روی، سکوت، اعتراف و تسلیم وادارند.

این اعتراف، زن عاصی را به زن تابع (کارپذیر) بدل می کند و از حالت فاعلیت بیرون می آورد و وجود مستقل او را انکار می کند، چه با این اعتراف، عمق وابستگی و نیاز زن به مرد آشکار می گردد.

در این حکایت، زن نهایتاً «آسان ترین و مطمئن ترین راه برای رسیدن به قدرت را پذیرش تعریف مردان، از زنانگی می بیند - او درمی یابد - زنان قدرت اندکی بر مردسالاری دارند و انکار معیارهایی که مردان آن را تعریف کرده اند، ممکن است سبب شود تا همین قدرت اندکی را هم که قبلاً داشته اند، از دست بدهند».^{۱۳} در این حکایت، زن نخست در جبهه ای مقابل مرد می ایستد، اما نتیجه ای که می بایست نمی گیرد. از این رو، گریزی جز عقب نشینی ندارد، چه ساختار پدربسالارانه، حضور قاطع خود را هر لحظه بر هستی زنانه ای او می کوبد؛ پدربسالاری که «یک سیستم خانوادگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی ست، به مردان این اجازه را می دهد که با کمک زور و فشار مستقیم و با بهره گیری از آداب و مراسم مذهبی ritual، قانون و زبان، آداب و سنن و آداب معاشرت etiquette آموزش، تقسیم کار مشخص کنند که زنان، کدامین نقش را می توانند ایفا کنند و کدامین را نمی توانند. در چنین ساختاری زنان همواره تحت سلطه ای مردان قرار می گیرند».^{۱۴}

حال با توجه به این مباحث می توان گفت، اگر زنی در چنین ساختاری دارای قدرتی نیز باشد، این قدرت چندان ریشه ای نیست، چه نمی تواند در اغلب موارد مقابرتی با این بنیادهای پدربسالارانه

نهایتاً متوسل به گریه می‌شود:

زین نسق می‌گفت و با لطف و گشاد

در میانه گریه‌یی بر وی فتاد

دفتر اول (۲۴۱۸)

گریه، یکی از ویژگی‌های زنانه است که به‌طور سنتی پس از مواجهه با سلطه و پرخاشگری مردانه به‌عنوان نشانه‌ی زنانه، ایفای نقش می‌کند. این حالت، شدیداً در تعامل با سلطه و خشم مردانه قرار دارد و ماهیت از پیش مفروض که زن آن را به‌طور طبیعی به ارث برده ندارد؛ بل صرفاً حالتی با وضعیت فرهنگی مشخص به حساب می‌آید.

ع- تقابل‌های دوگانه Binary Oppositions

منطق دو گانه Binary Logic یا تقابل‌های دوگانه Binary Oppositions اساسی‌ترین مفهومی‌ست که تفکر انسانی، بر بنیاد آن استوار است. دریدا بر آن است که «فکر بشر، همواره دو قطبی بوده است: بد / خوب، هستی / نیستی، درست / غلط، راست / دروغ، ذهن / عین و... و هرگز هیچ یک از این دو قطب به تنهایی وجود نداشته، همواره یکی منجر به دیگری شده است. از سوی دیگر در تقابل‌های دوگانه همواره یکی بر دیگری برتر می‌شود».^{۱۸}

تقابل‌های دوگانه بحثی‌ست که با توجه به مبحث ثنویت‌گرایی Dualism مطرح می‌شود. ثنویت‌گرایی، دیدگاهی‌ست که واقعیت را متشکل از دو مؤلفه‌ی جدا از هم می‌پندارد. این دیدگاه، سابقه‌یی دیرینه دارد، «مؤلفه‌های ثنویت، مراتبی از وجودند که به لحاظ ماهیت با همدیگر جمع‌پذیر نیستند، از این رو متفکران همواره برای اثبات درک‌پذیربودن کاینات با معضلی روبه‌رو بوده‌اند که از خلاء آشکار پرنشدنی، میان این دو مؤلفه ناشی می‌شود. از زاویه دید فمینیستی، ثنویت‌گرایی به معنای ساختن جهان بر مبنای تقابل‌های دوگانه مرد / زن، سفید / سیاه، خوب / بد و... مانند آن است که در بطن مردسالاری نهفته و برای مردانگی اهمیت حیاتی دارد. به گفته‌ی نانسی هارتستاک: «ثنویت‌گرایی شاخص جامعه‌ی مردمحور و شالوده‌ی نظری آن است».^{۱۹}

هلن سیکسوس H. Cixous نیز بر نظام سلسله‌مراتبی زبان، یعنی نظامی که برخی اصطلاحات را در برابر برخی اصطلاحات دیگر برتری می‌بخشد، تأکید می‌کند و در نهایت این اصطلاحات را به قضیه‌ی تقابل مذکر و مؤنث می‌کشاند. او استدلال می‌کند که «امر زنانه از نظم پدرسالارانه‌ی زبان غایب است و فقط به صورت سلبی نمایانده می‌شود. از سوی دیگر، این تقابل‌های دوگانه برای رسیدن به برتری با یکدیگر در ستیزند تا نظم را از طریق زبانی به اثبات رسانند. زبانی که در درون آن همواره یک طرف برنده و یک طرف بازنده، همواره یک نفر ارباب و دیگری برده بوده است. این ساختار سلسله‌مراتبی، مشخصه‌ی کلام‌محوری‌ست».^{۲۰}

لوس ایریگاری نیز، بر آن است که «زنانگی را مردان تعریف می‌کنند، این تعریف نیز متأثر از تقسیم‌بندی دو وجهی حاکم بر اندیشه‌ی غربی و فرض جفت‌های متضادی‌ست که همیشه در تقابل با هم مطرح می‌شوند».^{۲۱}

با این مقدمه، در پی آنیم که دریابیم چه‌گونه مطالعه زبانی یک

اثر، زمینه‌ی مناسب برای نشان دادن روابط قدرت موجود میان زن و مرد است. در این حکایت طیف گسترده‌یی از واژگانی که ضد یک‌دیگرند، قابل گزارش است. طبق نظر دریدا، معنی زبانی از طریق تعارضات بین متضادهای دوتایی ساخته شده و انتخاب یکی از واژه‌های گروه دوتایی، به مفهوم مثبت، متکی بر نفی یا پس‌زدن اصطلاح دیگر به مفهوم منفی استوار است. دریدا بر آن است که «این روش در پارادایمی طرح می‌شود که مذکر و احساسات جنسی‌اش را معیار و مؤنث و احساسات جنسی‌اش را تابع فرض می‌کند».^{۲۲}

در این حکایت فکر دو قطبی مولانا، به راحتی قابل مشاهده است. مولانا، نیز تعارض بین متضادهای دوتایی را به رخ می‌کشد و سپس دست به انتخاب زده و از این گروه دوتایی یکی را به مفهوم مثبت برمی‌کشد و دیگری را به مفهوم منفی پس می‌زند. می‌توان تقابل‌های دوگانه‌ی این حکایت را چنین تصویر کرد:

تقابل‌های دوگانه Binary Oppositions		
شماره ابیات در دفتر اول	زن	مرد
۲۶۱۷	نفس	عقل
۲۶۱۸	بد	نیک
۲۶۲۱	تعلقات مادی	وارستگی و بی‌تعلقی
۲۹۰۳	حرص	عقل
۲۹۰۳	ظلمت	شمع
۲۳۱۳	شناعت	قناعت
۲۳۵۲	طماعی	درویشی
۲۳۹۴	عجز و گریه	تندی و توسنی

در جست‌وجوی زن، در این نمودار، درمی‌یابیم که می‌توان آن را در گروه بازنده و سیاه دریافت. در این نظام زبانی، مرد برتری خود را از هم‌گروهی‌های خود به وام می‌گیرد و زن نیز پستی خود را... در این فهرست زن و سلسله‌مراتب زیرین آن، همگی به صورت سلبی نمایانده شده‌اند.

آن‌چه که از مولانا انتظار آن می‌رفت، این بود که با همه‌ی روشنگری‌های خویش، تفاوت میان دوگانه‌ی زن و مرد را با سایر دوگانه‌ها درمی‌یافت. به گفته‌ی ایریگاری: «زن و مرد مانند دیگر جفت‌های متضاد ضد هم نیستند، زیرا نمی‌توان یکی را بدون ارجاع به دیگری تعریف کرد چه معنای آن دو در نسبت و ارتباط با یکدیگر است».^{۲۳}

با توجه به این مبحث، می‌توان دریافت که یکی از شیوه‌های فرودست‌انگاری زنان اشاره‌ی دائمی به وجود صفات منفی در آنان است و نیز طبقه‌بندی زن در یک نظام ارزشی منفی و سلبی. برای رهایی از چنین نگرشی، می‌بایست این نگاه را به چالش طلبید و دریافت که هویت و حقیقت، لزوماً با متضاد خود بازنمایی نمی‌شود. این ساختار سلسله‌مراتبی و این نگاه دوگانه به پدیده‌های هستی و طبیعی و موجه جلوه‌دادن چنین تضادی، مشخصه‌ی نظام مردسالار است. نقد فمینیستی با استفاده از شیوه‌های ساختارشکنی، در پی آن است که چنین فرایندی را در هم بریزد و به عبارتی، ساخت‌شکنی

کند و نتیجه‌ی دیگری کاملاً متفاوت با آن چه مقصود نویسنده است، اخذ کند. به عبارت دیگر، ترجیح قطبی که به شیوه‌ی سلبی باز نموده شده است، نتیجه را کاملاً واژگون کند.

در هر حال، با استفاده از ساخت‌شکنی، به مثابه یک دید و نگرش می‌توان تناقض‌ها، محدودیت‌ها و پیش‌پنداشت‌های اثر را افشا کرد. «چه ساخت‌شکنی در پی آن است که با واژگون‌سازی، منطق سنتی تقابل‌های دوگانه و برتری یکی از این دو بر دیگری را، نشان دهد که چه‌گونه آن چه به‌عنوان امری محوری، اساسی یا اصلی مطرح شده، تحت تأثیر و بنابراین وابسته به آن چه به امری ثانوی، حاشیه‌یی یا اشتقاقی تعبیر شده، می‌ماند. منطق ساخت‌شکنی که به منطق دریدایی معروف است به‌جای منطق (یا این یا آن) منطق (هم این و هم آن) را می‌نشانند»^{۲۴}

در این حکایت می‌بینیم که مذکر، معیار مثبتی است که مؤنث در مقایسه با آن منفی (غیر مرد) معرفی شود. زن در این حکایت، نهایتاً وابسته به مرد است. اما با یک واژگون‌سازی منطقی، از نوع دریدایی، می‌توان دریافت که زنی که در این حکایت در جایگاه ثانوی و نهایتاً تسلیم‌پذیری به سر می‌برد، چه‌گونه تعیین‌کننده و تأثیرگذار است. از سوی دیگر منتقد فمینیست با بهره‌گیری از نگاه شالوده‌شکنانه، تناقضات گفته‌های آفریننده اثر را با آن چه پیش‌پنداشت باطنی اوست، آشکار می‌کند. همان‌گونه که گذشت، دیدیم که مولوی چه‌گونه به ظاهر، زن را می‌ستاید، اما نهایتاً او را در سلسله‌مراتبی قرار می‌دهد که به تمامی همگی دارای صفات منفی‌اند. بنابراین، با استفاده از نقادی شالوده‌شکنانه، نقاد فمینیست به نوعی نقد از درون دست می‌زند و نیروهای متخاصم دلالت در چارچوب متن را نمایان می‌کند.

از سوی دیگر، نظام مبتنی بر تقابل را می‌کاود و نشان می‌دهد که به اتکای چنین تقابل سنتی، مرد با فعالیت و زن با انفعال گره می‌خورد. چنانچه، در این حکایت نیز می‌بینیم نهایتاً زن در خانه می‌ماند و به راز و نیاز مشغول می‌شود و مرد به راه می‌افتد و فعالیت‌ها، دست به اقدام می‌زند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- میناگر عشق: شرح موضوعی مثنوی معنوی، کریم زمانی، تهران، نشر نی، ۸۲ ص، ۸۷۵.
- ۲- M. R. Matison, and Brennan. The European journal of womens studies. the new feminist philosophy of body: Haraway Butletr, P. ۱۶. (۱۹۹۸)
- ۳- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، مگی هام، فیروزه مهاجر و...، تهران، توسعه، ۸۲ ص، ۲۵.
- ۴- نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، جورج ریتزر، محسن ثلاثی، انتشارات علمی، ۸۰ ص، ۵۲۲.
- ۵- زن و ادبیات، منیژه نجم عراقی و دیگران، تهران، چشمه، ۸۲ ص، ۳۴۲.
- ۶- جنس دوم، سیمون دوبوار، قاسم صنعوی، تهران، توس، ۳۱۰ ص.
- ۷- E. Gross: What is feminist theory, In ibid.
- ۸- گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی، حسین پاینده، تهران، روزنگار، ۸۲ ص، ۱۴۲.
- ۹- پیش‌درآمدی بر مطالعه‌ی نظریه ادبی، راجر وبستر، الهه دهنوی، تهران، روزنگار، ۸۲ ص، ۱۲۴.

۱۰- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ص ۳۳.

۱۱- گفتمان، سارا میلز، فتاح محمدی، زنجان، هزاره‌ی سوم، ۸۲ ص، ۱۰۱.

۱۲- همان، ص ۱۰۳.

۱۳- زن در تفکر نیچه، نوشین شاهنده، تهران، قصیده سرا، ۸۲ ص، ۱۸۷.

۱۴- A. Rich. Of Woman Born: Motherhood as Experience and Institution (London)

۱۵- تحری زنان، به بحث و فحص بی‌پر و پا و نامتناسب زنان گفته می‌شود، چه بحث و استقصای ناموجه در کار شوهران می‌کنند: نک شرح مثنوی شریف.

۱۶- زن و ادبیات، ص ۳۲۷.

۱۷- فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی، مایکل پین، پیام یزدانجو، تهران، مرکز ۸۲ ص، ۳۱۵.

۱۸- نقد ادبی، سیروس شمیسا، تهران، فردوسی، ۷۸ ص، ۱۹۱.

۱۹- جامعه‌شناسی زنان، پاملا ابوت، کلر والاس، منیژه نجم عراقی، تهران، نی، ۸۱ ص، ۳۱۲.

۲۰- درس‌نامه‌ی نظریه و نقد ادبی، کیت گرین، لیلا بهرانی محمدی، تهران، روزنگار، ۸۳ ص، ۲۵۰.

۲۱- L. Irigaray: The sex which is not one, in Warhol and herndl, op. Cit.

۲۲- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، مگی هام، فیروزه مهاجر و...، تهران، توسعه، ۸۲ ص، ۱۱۷.

۲۳- Irigaray: The sex which is not one, in Warhol and Herndl, op. Cit.

۲۴- فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی، ص ۲۷۴ و شرح جامع مثنوی معنوی، کریم‌زمانی، تهران، اطلاعات، ۷۸.

میکشدم

♦♦♦ کمتر مظاهر مصفا - استاد دانشگاه تهران

شب و تب و تعب و التهاب می‌کشدم

هراس و وسوسه و اضطراب می‌کشدم

دریغ و درد که ای آفتاب عشق و امید

غم تو، تا بدمد آفتاب، می‌کشدم

بسا شب‌ها که نخفتم به شوق صبح وصال

فراققت ای سحر دیریباب می‌کشدم

دمی خیال وصال هزار بارم سوخت

حساب این ستم بی‌حساب می‌کشدم

شب فراق دراز است و چشم من بی‌خواب

خیال وصل و تمنای خواب می‌کشدم

درون محبس بی‌روزن شب تاریک

تهیب آرزوی ماهتاب می‌کشدم

چه غم که عشق جوانان شهر پیرم کرد

ملال و سرزنش شیخ و شاب می‌کشدم

غریب بادیه‌ی عشق، تشنه، خونین‌دل

غریق موج سرابیه سراب می‌کشدم

سبوی آرزوی من پر است از آب سراب

اگر نه تشنگی‌ام کشته آب می‌کشدم

گذشت عهد شبایم به تلخ‌کامی لیک

هنوز حسرت عهد شباب می‌کشدم